

## زمین



زمین پیش، شاعران ثناخوان، که چشمشان  
در سعد و نحس طالع و سیر ستاره بود،  
بس نکته های نغز و سخنهای پرنگار  
گفتند در ستایش این گنبد کبود.  
اما، زمین که بیشتر از هر چه در جهان  
شایسته ستایش و تکریم آدمی است،  
گمنام و ناشناخته و بی سپاس ماند.

ای مادر، ای زمین!  
امروز، این منم که ستایشگر توام،  
از تست ریشه و رگ و خون و خروش من،  
فرزند حقگزار تو و شاکر توام.

بس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت  
تو ماندی و گشادگی بی کرانه ات.  
طوفان نوح هم نتوانست شعله کشت  
از آتش گداخته جاودانه ات.

هر پهلوان به خاک رسیدست گرده اش  
غیر از تو، ای زمین که درین صحنه ستیز  
ماندی به جای خویش  
پیوسته زورمند و گرانسنگ و استوار.

فرزند بدسگالی اگر چون حرامیان  
بر حرمت تو تاخت،  
هرگز تهی نشد دلت از مهر مادری  
با جمله ناسپاسی فرزند بی شناخت.

آری، زمین ستایش و تکریم را سزااست  
از اوست هر چه هست درین پهن بارگاه.  
پروردگان دامن و گهواره وی اند  
سهراب چهلوان و سلیمان پادشاه.

ای بس که تازیانه خونین برق و باد  
پیچیده دردناک  
بر کرده زمین،  
ای بس که سیل کف به لب آورده عبوس  
جوشیده سهمناک بر این خاک سهمگین،  
زان گونه مرگبار که پنداشتی، دریغ  
دیگر زمین همیشه تهی مانده از حیات،  
اما، زمین همیشه همان گونه سخت پشت  
بیرون کشیده تن

از زیر هر بلا،  
و آغوش باز کرده به لبخند آفتاب  
زرین و پر سخاوت و سرسبز و دلگشا ...

بگذار چون زمین  
من بگذرانم این شب طوفان گرفته را،  
آنکه به نوشند گهربار آفتاب  
پیش تو گسترم همه گنج نهفته را ...

ه . سایه - دزاشیب، تیر 1333  
زمین